

بسم الله الرحمن الرحيم

است کلید در گنج حکیم

فاتحه فکرت و ختم سخن

نام خدای است براو ختم کن

« نظامی »

ابعاد شخصیت جامع یا کمال بلوغ انسانی

از نظر

شمس تبریزی

وباز تاب آن در اشعار مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی

شخصیت جامع یا کمال بلوغ انسانی یا انسان کامل مرتب‌تبیست والا که انسان نه در هیت یک برده یا بنده سرگشته و حقیر بلکه در جایگاه رفیع انسانی با شایستگی تا سرحد رسیدن به خدا تکامل میکند.

معقوله انسان کامل از گذشته های دور طرح و بررسی گردیده ، بعد از حلاج و بایزید بسطامی که این مفهوم را به اصطلاحات دیگر توضع داده اند ، ابن العربی (1165-1240 م) شاید نخستین کسی است در عرفان اسلامی برای نمایش کمال شخصیت انسانی اولین فصل کتاب « فصوص الحکم » خود را « الانسان الکامل » عنوان کرده است. و بعداً عزالدین نسفی (1232-1300 م) و عبدالکریم جیلانی (1367-1408 م) آثار عرفانی شان را « الانسان الکامل » عنوان نموده و خصوصیات انسان کامل را تعریف و توصیف نموده اند . ولی همه این بزرگان انسان کامل را از جنبه متافیزیکی، وحدت وجود و یکتاگرایی عرفانی تحلیل کرده اند.

و اما شمس با مسائل « وحدت وجود » و روح ، پیش از حیات بدن و پس از مرگ آن بسیار محتاطانه برخورد نموده و برخلاف در مورد رشد شخصیت انسان بمعنی امروزی « روانشناسی شخصیت » بسیار نزدیک گردیده و مو شگافانه توضیح داده .

شمس ، اصطلاح انسان کامل را بکار نبرده ولی اصطلاحات شیخ کامل ، کاملان ، خواص ، خاصان خدا و مانند اینها را که حاکی از مفهوم «امکان بلوغ کمال آدمی » و رسیدن به والاترین شگوفائی شخصیت است ، به کرات در زبان شمس مورد استفاده قرار گرفته ، که بطور نمونه چند گفته شمس را نقل میکنیم :

من شیخ را می گیرم ، و مؤاخذه میکنم، نه مرید را !

آنکه نه هر شیخ را ، شیخ کامل را !

(خط سوم ، سخنان شمس 83)

«خواص» را،
 سماع ، حلال است.
 زیرا ، دل سلیم دارند.
 از دل سلیم، اگر دشنام به کافر صد ساله رود ،
 مؤمن ، شود !
 اگر به مؤمن رسد ، « ولی» شود !..
 (خط سوم ، سخنان شمس 252)

مبالغه می کنند که:
 - فلان کس ، همه لطف است .
 لطف محض است !
 پندارند که : «کمال» در آن است!
 - نیست!
 آن که همه لطف باشد، ناقص است !..
 بلکه هم لطف می باید،وهم «قهر» !..
 (خط سوم ،سخنان شمس 213)

این مفاهیم را در اشعار مولانا نیز به همین معانی بر میخوریم:

ای شیخ نمی بینی این گوهر شیخی را این شعله نو را این جاه وجلالت را
 (دیوان شمس غزل 75)

کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص از زر برد خاکستر شود
 (مثنوی دفتر اول)

خداست سیر کن چشم اولیا و خواص که رسته اند ز خویش و ز حرص این مردار
 نه حرص علم و هنر ماند شان نه حرص بهشت نجوید او خر و اشتر که هست شیر سوار
 (دیوان شمس غزل 1136)

شاهت همی نوازد کای پیشوای خاصان پیوسطه پیش ما باش چون تو امین رازی
 (دیوان شمس غزل 2971)

برسی ابعاد گوناگون این شخصیت که آنرا شخصیت کامل مینامیم و از نظر شمس تیریزی چهارده خصوصیت یا ابعاد گوناگون دارد که برسی و تفکیک آنها از همدیگر با وجود آنکه گاه گاهی ظاهراً بسیار شبی هم مینمایند ولی در اصل فرسنگ ها از هم فاصله دارند ، بطور مثال « دیگر خواهی » و « ایثار » که میتوانند در یک ردیف قرار گیرند .ولی

اگر « دیگر خواهی » مسلحت اندیشی شخصی، خود سازی و دیگر پروری قبول کنیم و « ایثار » را دیگر خواهی محض و ایثار بخاطر ایثار پنداریم ، تفاوت را واضحاً احساس خواهیم کرد. واینک برای شناخت انسان کامل هر یک از ابعاد چهارده گانه را مختصراً به بررسی گرفته با مثال های از گفتار شمس تبریزی و کلام مولانا جلال الدین بلخی عرضه میداریم و دوستان را به تفکر دعوت میکنیم.

1- **اندیشمندی:** اندیشه نه به مفعوم منطقی آن : ترتیب امور معلوم برای رسیدن به مجهول ، بلکه از نظر شمس بیشتر خردمندی و گذشته آموزی . چون خود گوید :

__ اندیشه چه باشد ؟!

در پیش نظر کردن...

و پس هم نظر کند . یعنی عاقبت چه باشد؟!...

- آه ، چه کردیم ؟!

آن (آه) هیچ سودی ندارد ! اما تباہن این ساعت سود دارد :

- که آه ،

چه میکنیم؟!!

(خط سوم ، سخنان شمس 246)

مولانای بزرگ قدم فرا تر می نهد و اندیشه را در مفهوم منطقی آن در برابر عشق قرار داده میفرماید:

سر سودای تودارم سر اندیشه نخارم
خبرم نیست که چونم نظرم نیست که چندم
(دیوان شمس ، غزل 1607)

عشق تو چون در آمد اندیشه مرد پیشش
عشق تو صبح صادق اندیشه صبح کاذب
(دیوان شمس ، غزل 306)

ولی زمانیکه اندیشمندی را چون شمس درخردمندی و آینده نگری میبیند در دفاتر اول و دوم مثنوی میخوانیم که :

ای برادر تو همان اندیشه ای
ما بقی تو استخوان و ریشه ای

لقمه ای کو نور افزود و کمال
چون ز لقمه تو حسد بینی و دام
هیچ گندم کاری وجو بر دهد
لقمه تخمست و برش اندیشه ها
آن بود آورده از کسپ حلال
جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
دیده اسپه که کره خر دهد
لقمه بحر و گوهرش اندیشه

2- **زمان آگاهی:** انسان کامل از هر سه بعد زمانی آگاهی کامل دارد. گذشته را مینگرد ، برای عبرت آموزی و کسپ تجربه و در مورد آینده از امروز غافل نمی گردد و کار ها را به آینده حواله نمیدهد. افراط یا تفریط در گرایش به هیچ یک از ابعاد زمان در وی نیست و ارزش زمان را دانسته و وقت شناس میباشد. شمس میگوید :

قومی هستند که پیش ایشان ، این باشد که:

همه کار هات ، حواله به « فردا » باد .

یعنی امروز چه باشد؟

« امروز » را ، بیرون کردند ؟!
چه گناهی کرده بود « امروز » ،
که از حساب بماند.
(خط سوم ، سخنان شمس 245)

حضرت مولانای بلخ زمان آگاهی خود را در ابیات ذیل ترسیم میدارند.

زمان چو حاکم تست و مکان چون معبر تو مکان نیک گزین و زمان نکو بنگر
(دیوان شمس ، غزل 1155)
و یا در قسمت 45 دفتر پینجم مثنوی میخوانیم که :

دولت رفته کجا قوت دهد د ولت آینده خاصیت دهد
_____ ب _____
گر بیخودی ز خویش همه وقت تو است گر نی به وقت آی که اسرار نازک است
(دیوان شمس ، غزل 447)

یا در جای دیگر می فر مایند:
هر که از نقد وقت بست نظر سخره ای انتظار خواهد بود
(دیوان شمس ، غزل 974)

3- خود آگاهی : انسان کامل خود را با صداقت ، قاطعیت و بی رحمی بررسی نموده و می شناسد.
با این شناخت و آگاهی در تلاش است تا لغزش ها را تصحیح کند ، ضعف هارا به قوت تبدیل کند و کمی ها
کاستی هارا در سایه قوت ها تربیه نماید و اگر جایی این ها و یا ضعیفی ها آنقدر حاکمیت دارند که توان رام
کردن آنها را ندارد ، آنها را همانگونه که هستند می شناسد و می پذیرد .
انسان کامل با وجود شناخت کامل از قوت های خود ، مغرور نیست . مگر دارای عزت نفس است و میان
میان غرور و عزت نفس مو شگافانه فرق میگذارند.
خود آگاهی انسان کامل تنها در آگاهی از قوت ها و زبونی هایش خلاصه نگردیده بلکه موقیت و پایگاه خود
را در اجتماع و ماحول خود نیز تشخیص میدهد و به این سبب مردم گریز نیست.
شمس از شناخت خود چنین تعریف میکند .

مولانا را ، « جمال » خوب است .
و مرا ، « جمال » هست ،
و « زشتی » هم هست ،
جمال مرا ، مولانا ، دیده بود ،
و زشتی مرا ،
ندیده بود !

این بار ، نفاق (دو روئی) نمی کنم ،
و زشتی می کنم ،
تا تمام ، به بیند :
نغزی مرا ،
وزشتی مرا !

(خط سوم ، سخنان شمس 128)

حضرت مولانا خود آگاهی و خود شناسی را بهای هر متاع دانسته میفرماید:

تو برو ، که دست و پای بزی به جهد و کسبی که مرا ز دست عشقش بنماید دست و پایی
که به عقل خود شناسی تو بهایی هر متاعی که مرا نماید عقلی ز مهی ، گرانبهائی
(دیوان شمس ، ترجیعات 41)

و یا آنکه در دفتر دوم مثنوی معنوی بخش صدوچهارم میفرماید ک:

ای دو دعوا پیش تو معنی بود چون شناسی بانگ خیشاوند خویش
پیشی و خیشی دو دعوا بود لیک هر دو معنی بود پیش فهم نیک

4- **خویشتن داری:** انسان کامل خویشتن دار است ، یا به عبارت دیگر بر نفس ، کردار و گفتار خود تسلط و حاکمیت دارد . خاموشی و سخن گویی ، قهر و لطف و همه اعمالش تحت کنترل خودش قرار دارد و نظر به ضرورت میباید.

خویشتن داری و تسلط بر نفس عموماً سه لازمه بر خود دارد ، که عبارت اند از :
الف- غنای روحی: یعنی بر خوداری از کیفیت های متضاد عاطفی . قسمی که در بالا تذکر یافت شمس معتقد است که (آنکه همه لطف باشد ناقص است) بناءً انسان کامل هم لطف است و هم قهر.
ب- تعادل روحی: یعنی غنای روحی با تعادل همراه بوده و بهنگام باشد. در انسان کامل کیفیت های متضاد روانی : مهر و کین ، لطف و قهر ، بی باکی و هراس ..بر یک دیگر فزونی ندارد و در تعادل کامل قرار دارند . همچنان از نظر زمانی واکنش های انسان کامل تحت رهبری او بوده و بهنگام تجلی میکند ، چون سکوت بهنگام ، جواب بهنگام لطف بهنگام ...

ج- رسائی تشخیص و تیز یابی : یعنی انسان کامل با غنا و تعادل روحی ، دارای قدرت تشخیص سریع و درک روشن است . چنانچه حضرت شمس میفرماید:

- معنی « ولایت » چه باشد؟!
- آنکه او را ، لشکر ها باشد، و شهر ها و ده ها ؟!
- بلکه « ولایت » آن باشد که او را ، ولایت باشد ،
بر نفس خویشتن ،
و بر کلام خویشتن ،
و سکوت خویشتن ،
و قهر ها ، در محل قهر ،
و لطف ، در محل لطف ،
و جواب ، در محل جواب!...
چو، محکوم او نبود ، حاکم او بود!...
...و اگر نه ، صفات وی ، بر وی ، بلا باشد و عذاب!...
(خط سوم ، سخنان شمس 216)

مولانای بزرگ نیز با همین کلمات و مفاهیم خویشتن داری را تأیید و توصیف میکند ، که به نمونه های از کلامش اکتفا میکنیم.

چون همه اوصاف و اجزا شد نحیف
خویشتن داری وصیرت شد ضعیف
(مثنوی، دفتر دوم، بخش 88)

خاموش که خاموشی بهتر ز عسل نوشی
در سوز عبارت را بگذار اشارت را
(دیوان شمس، غزل 75)

مهر ها جمله جنس مهر دان
قهر ها جمله جنس قهر دان
(مثنوی، دفتر ششم، بخش 92)

5- خود یاری و خود مختاری : انسان کامل خادم و مخدوم خویش است . او مستعمره نیست

واستعمار نمی کند و او هیچ نوع وابستگی را که به وجود آورنده اسارت بشری باشد نمی پذیرد، او مستقل ، و فرمانروای خویش است. وابستگی هایش اضطراری و همبستگی هایش اختیاری میباشد، برای شمس این خود یاری و خود مختاری یک خویشتن داری درونی نیست ، بلکه حاکمیت بیرونی نیز میباشد .
برای بیشتر دانستن عقاید شمس در این مورد از سخنان وی مدت می جویم که فرموده اند:

- « بعضی کاتب وحی اند. و بعضی ، محل وحی اند !
جهد کن ، تا هرود باشی ، هم محل وحی باشی ، هم کاتب وحی ، خود باشی ! »
(خط سوم ، سخنان شمس 10)

- « چون خود را بدست آوردی، خوش رو!
اگر ، کسی دیگر را یابی ،
دست بر گردن او ، در آور!
و اگر ، کسی دیگر را نیابی ، دست بر گردن خویش ، در آور ! »
(خط سوم ، سخنان شمس 13)

و اما حضرت مولانای بلخ در مورد خودیاری و خود مختاری از یک جانب خود را آزاد از بند دیگران میدانند ، که نمونه آنرا در این کلام میبینیم :

این شکل که من دارم ای خواجه که را ماند
یک لحظه پری شکلم یک لحظه پری خوانم
نی بنده نی آزادم نی موم نه پولادم
نی دل بکسی دادم نی دلبر ایشانم
(دیوان شمس ، غزل 1467)
از جانب دیگر مولانا شمس الدین را به کرات مخدوم خویش دانسته ، میفرماید :

وصف آن مخدوم می کن گرچه می رنجد حسود
کاین حسودی کم نخواهد گشت از چرخ کبود
چون شدم بی هوش آنکه نقش شد بر روی او
نام آن مخدوم شمس الدین در آن دریای جود
(دیوان شمس، غزل 757)

6- دیگر خواهی و مردم داری : انسان کامل غمخوار عالم است، خود خواهی را نمی

شناسد و در برابر دیگران مسؤولیت احساس میکند و به آنها هشدار می دهد و از لغزش و تکرار آن باز میدارد ، نا

پختگان را به کمال و بلوغ رهنمود میشود . مدهیان رهبری را ، به مسئولیت شان ارشاد میکند و بیخبران را آگاهی میدهد.

انسان کامل خود ساز و دیگر پرور است ، به این معنی که نقش خلاق و اراده انسان کامل ، دو بعدیست : هم فردی و هم اجتماعی. احساس مسئولیت او با غمخواری و نوع دوستیست ، پاداش و سپاس نمی خواهد و حتی در برابر ناسپاسی و حق ناشناسی و همچنان آزار مردمان همچنان غمخوار ایشان است.

این همه عقاید و استنباط ها را در گفتار شمس چنین مییابیم:

- اگر طبیبی را گویند که :
علاج این رنجور می کنی ، چرا علاج پدرت نکردی که بمرد ؟
و علاج فرزندت نکردی ؟
و مصطفی (ص) را گویند :
چرا عمت را که بولهب است ، از تاریکی برون نیاوردی ؟
گوید که:

رنج هائی است که قابل علاج نیست !
مشغول شدن طبیب ، بدان چهل باشد !
و رنج هائی است ، قابل علاج است ،
ضایع گذاشتن آن ، بیرحمی باشد !
(خط سوم ، سخنان شمس 238)

زاهدی بود ، در کوه !
او ، کوهی بود ، آدمی نبود!
آدمی بودی ، میان آدمیان بودی -
که فهم دارند ،
و وهم دارند ،
و قابل معرفت خدا اند -
در کوه ، چه می کرد ؟!
آدمی را ، با سنگ چه کار ؟!
میان باش و ، تنها !...

حضرت مولانا ی بلخ همیشه مردم دار و غمخوار عالم بوده ، که از تدریس و منبر گرفته تا زندگی شخصی آن بزرگ مرد سرمشق و رهنمای همه انسانهاست . در این باب هر غزلی را که از مولانا بلخ بخوانیم پیام تربیتی در بر دارد ، باز هم نمونه از کلام تربیتی و هوشیاری دهنده آن بزرگوار را نقل میکنیم:

گر طفل شیر ی پنجه زد بر روی مادر ناگهان	تو دشمن خود نیستی بر وی منه تو پنجه را
نوح ارچه آدم وار بد طوفان مردم خوار بد	گر هست آتش زره ای آنزره دارد شعله ها

(دیوان شمس ، غزل 10)

7- ایثار و فداکاری : ایثار ، فداکاری ، وفاداری ، جوانمردی و دیگر خواهی انسان کامل ، حرفه ای

و مصلحتی ، محافظه کارانه و با احتیاط نیست . بلکه بیدریغ و بیکران است ، بیشتر در بند ترجیح منافع دیگران و رستگاری دیگران است تا مصالح شخصی و شاد کامی خویشان .

معنی ایثار در خور انسان کامل از نظر شمس ، تنها « بذل مال » نیست . لیکن بذل مال نخستین گام در ایثار است . به نقل « افلاکی » از شمس :

- « طریق ... این است ... اول « ایثار مال » بعد از آن ، کار های بسیار ... » (افلاکی 3 / 238)

بعد ایثار یکی از مهمترین ابعاد شخصیت از نظر شمس بوده و در این مورد بسیار آگاه ، نهایت سختگیر و سخت

آزماست . شمس میتود آزمون ایثار خودش را « جفا » مینامد :
- « هرکه را دوست دارم ، « جفا » ، پیش آرم !
اگر آن را قبول کرد ، من ... آز آن او باشم . »
(خط سوم ، سخنان شمس 123)

این دوست آزمائی و نقاب زدائی را شمس چنین تعریف میکند :
« اگر امتحان نکنم ، او نداند که «او» ، کیست !؟ »
(خط سوم ، سخنان شمس 228)

شمس مولانا جلال الدین را نیز به شیوه خود مورد آزمایش قرار میدهد ، که این ماجرای برخورد این دو ابر مرد را هم افلاکی و هم سپهسالار برای نسل های بعدی باز گفته اند :

« ... (سلطان) ولد... روایت کرد : روزی مولانا شمس الدین ، بطریق امتحان ... از حضرت والد (مولوی) ، شاهدهی التماس کرد . پدرم حرم (همسر) خود ، « کراخاتون » را که در جمال و کمال ، جمیلۀ زمان و ساره ثانی بود ، و در عفت و عصمت ، مریم عهد خود ، دست بگرفته در میان آورد .
شمس فرمود که :

- او خواهر جان من است ، نمی باید . بلکه ناز نازنین شاهد پسری می خواهم که بمن ، خدمتی کند !
مولانا فی الحال ، فرزند خود « سلطان ولد » را که یوسف یوسفان بود ، پیش آورد و گفت :
- امید است که به خدمت و کفش گردانی شما لایق باشد .

شمس فرمود که :

- او ، فرزند دلبدن من است ! حالیا قدری اگر صهبا (شراب) دست دادی ، اوقات ، بجای آب ، استعمال میگردم که مرا ، از آن ، ناگزیر است !
هما نا که حضرت پدرم ، به نفسه بیرون آمده ، دیدم که سیوئی از محله جهودان ، پر کرده و بیاورد ، و در نظر او بنهاد !

دیدم که مولانا شمس الدین ، فریادی بر آورد ، و جامه ، بر خود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد فرمود که :
- من غایت حلم مولانا را « امتحان » می کردم !

افلاکی 11/4 (همچنین با اندک اختلافی در کلمات ، سپهسالار ، 182-183)

غایت حلم ، ایثار و فداکاری مولانا با وجود آنکه از مثال بالا کاملاً هویداست ولی باز هم به رسم تکرار حسن اشعاری از مولانا ی بلخ را که معرف عقاید و نظریات او در این مورد است به خوانش میگیریم .

سر را چه محل با شد در راه وفاداری	جان را چه قدر باشد در دین جوانمردی
کامل صفت آن باشد کو صید فنا باشد	یک مو نمی گنجد در دایره فردی
با سینه نا شسته چه سود ز رو شستن	کز حرص چو جا روبی پیوسته در این گردی
(دیوان شمس ، غزل 2589)	

8- رها سازی و استقلال بخشی : فرد جوینده نا بالغ تا رسیدن به مرحله کمال بلوغ و خود

یاری ، ناگزیر از رهنمائی و پیروی شیخ کامل است . ولی انسان کامل ، استعمار گر نیست ، رهائی بخش است !
او انسانها را بخاطر خود آنها میخواهد . آنها را می پرورد ، لیکن بهنگام نیز ، به تفویض اختیار و واگذاری استقلال به آنان همت میگمارد و هر بند اسارتبار را میان خود و آنها می گسلد .
شمس به وارستگی از وابستگی در عین دوستی و همبستگی و غمخواری دیگران تکیه میکند و در همه حال استقلال حریم فردی را لازم میشمارد ، و پاس استقلال شخصی را ، در همزیستی با دیگران ضروری میداند :

« مرا میباید که ... آزاد بروم ! چنانکه می بایدم بروم ، میبایدم بنشینم ، و میبایدم بخشیم !
 در هر حال باید به اختیار خود باشم.
 چون تو با من باشی اختیار نماند .
 در آنصورت مرا میباید چنان رفت که تو ... روی !
 یا ترا چنان باید رفت که من روم!
 یا خادم باشم یا مخدوم ، به هر حال ، آن اختیار باطل شود !
 نه خادم کس بودن ، نه مخدوم کسی ،
 انصاف بده که خوش جهانی دارد ! »
 (خط سوم ، ص 610 ، مقالات 375)

شمس ابراز استقلال خوش را حتی در رابطه به پیغمبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی (ص) تصریح نموده میفرماید:

« با محمد (ص) ، جز به اخوت ، نمی زیم.
 (به) طریق اخوت ، و برادری می باشم ! ...
 وقتی باشد که ذکر بزرگی شان کنم ، از روی حرمت داشت و تعظیم.
 نه از روی حاجت ! »
 (خط سوم ، ص 610 ، مقالات 357)

حضرت مولانای بلخ بعد رها سازی و استقلال بخشی انسان کامل را بار ها تذکر داده ، ولی در دفتر ششم مثنوی بخش 129 در رابطه به حدیث پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) در مورد حضرت علی (ک) ، بسیار کوتاه و بسیار شریین میفرماید :

گفت هر که را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا ، آنکه آزاد کند بند رقبت ز پایت برکند

یا در غزلی میخوانیم :

غم هاش همه شادی بندش همه آزادی یک دانه بدو دادی صد باغ مزید آمد
 (دیوان شمس ، غزل 632)

9- **فرونتی و گردنکشی** : انسان کامل فروتن است و مقاوم ، فروتن است در برابر زیردستان و راستان و پاکان ، غمخوار و مهربان به آنها . مبارز و گردنکش است در برابر زور گویان و ستم کاران ، ریاکاران و تظاهر گران .
 شمس بسیار ساده و بدون پیرایش خود را هم متواضع و هم متکبر میداند و میفرماید :

من ،
 سخت متواضع میباشم ،
 با نیاز مندان صادق !
 اما ، سخت با نخوت و متکبر باشم ،
 با دیگران !
 (خط سوم ، سخنان شمس 121)

از گفته های مولانا جلال الدین بلخی در این رابطه صرف به یک بیت اکتفا میکنیم که چه زیبا سروده :

بر آتش آب چیره بود از فروتنی
کآتش قیام دارد و آب است در سجود
(دیوان شمس ، غزل 873)

10- رهایی از پیشداوری: انسان کامل اسیر پیشداوری ها بر اساس قالب ها، رنگها و برجسپ های

مصنوعی ، تجملی و تعمیلی نیست . ملاک تشخیص او از انسان نیاز سینه ، سوز اندرون و اشتیاق حقیقت است.

انسان کامل برجسپ های « کفر » و « ایمان » و مؤمن و مسلمان را نمی پذیرد . او « کافران مسلمان اندرون » ، منافقان و « مسلمانان کافر اندرون » را می شناسد . چنانکه خود گوید :

«جماعتی- « مسلمان – برونان کافر – اندرون» مرا دعوت کردند . عذر ها گفتم ! می رفتم در کلیسا ! کافران بودند ، دوستان من - «کافر- برون مسلمان اندرون» !...»
(خط سوم ، سخنان شمس 97)

انسان کامل ، انسان را شدنی ، پویا و متغیر میداند . از اینرو داوری انسان کامل در مورد انسانها متوجه لحظه ها، دگرگونی ها و پیشتازی های آنهاست و هر مرحله از مراحل رشد آدمی و هر لحظه از تحول در رفتار انسانی ، موضوع یک داوری تازه است . شمس در مورد چنین میفرماید:

پیش ما ، یکبار ،
مسلمان ، نتوان شدن ! :
مسلمان می شود ، و
کافر می شود و باز
مسلمان ، میشود !
و هر باری از « هوای » (خواست های پست نفسانی)
چیزی، بیرون می آید ، تا آنوقت که
« کامل » شود !
(خط سوم ، سخنان شمس 191)

مولانا جلال الدین بلخی رومی از داوری و پیش داوری هراس داشته و چنین میفرماید :

بر در اندیشه ترسان گشته ایم از هر خیال
خواجه را زین جا خیالی هست آری هست نیست
(دیوان شمس ، غزل 304)
یا در جای دیگر فرموده اند :

ای خدا دست بر لب می نهم
تا نگویم زان چه گشتم مستتر
(دیوان شمس ، غزل 1100)

11- عشق و آرمان : انسان کامل صاحب آرمان و هدف است و به آرمان و هدف خویش ایمان دارد

و عشق میورزد ، لهذا دلیر و بی هراس جهت دست یابی به آرمانش تلاش میکند ، میسوزد و میسازد و دیگران را نیز بی اثر نمی گذار. چنانکه حضرت شمس میفرماید :

- اعتقاد و عشق دلیر کند ،
و همه ترس ها ببرد .
(خط سوم ، سخنان شمس 274)

و یا اینکه :

- « مطرب که عاشق نبود ، و نوحه گر که درد مند نبود دیگران را سرد کند ! »
(خط سوم ، سخنان شمس 300)

اعتقاد گرم ، ایمان آتشین و عشق آرمان گرا ، تکیه گاه « تصوف عشق است که

در باب این عشق راستین مولانا شمس الدین ، عشق ابوالحسن خرقانی را مثال میزند و حکایت میکند که از این قرار است:

شیخ ابوالحسن خرقانی ، مرد بزرگ بود ، و در عهد سلطان محمود ... و او پادشاه بیدار و طالب .
حکایت شیخ کردند . بخدمت او آمد به نیاز . شیخ ، او را التفاتی زیاد نکرد . شاه گفت که :
- آخر قول خداست که : أطيعوا الله و أطيعوا الرسول واولی الامر منکم (س 4 ، آ 62 : اطاعت کنید خداوند
و پیامبر ، و فرمانروایان خود را) !
گفت:

- ای پادشاه اسلامیان ! ما را چنان لذت أطیوا الله (اطاعت کنید خداوند را) ، فرو گرفت که لذت
اطيعوا الرسول (اطاعت کنید پیامبر را) ...نماند . به مرتبه سوم کجا رسید ؟!
بگریست ، و دستش لرزان ، دست شیخ بگرفت و ببوسید !
(خط سوم ، سخنان شمس 35)

به قول مولانا جلالالدین :

عشق های کز پی رنگی بود عشق نبود ، عاقبت ننگی بود

و مولانا جلالالدین خود سر تاپا در گرو عشق است و اعمال و کلامش جمله از عشق میگویند و بس :

من دوش گفتم عشق را ای خسرو عیار ما سر در مکش منکر مشو تو برده ای دستار ما
(دیوان شمس ، غزل 35)

همچنان غزلی از مولانای بزرگ در باب عشق برگزیده ایم که میفرمایند:

ای جهان را دلکشا اقبال عشق	یفعَل الله مايشا اقبال عشق
ای صفا و ای وفا در جور عشق	ای خوشا و ای خوشا اقبال عشق
ای بده جانتر ز جان اقبال عشق	وی فزون از جان و جا اقبال عشق
تا ز اخلاص و ریا بیرون شدم	جان اخلاص و ریا اقبال عشق
گر بگردد آفتاب از ضعف نیست	نقل کرد از جا به جا اقبال عشق
خلق گوید عاقبت محمود باد	عاقبت آمد بما اقبال عشق
من دهان بستم که بکشادست پر	در دل خلق خدا اقبال عشق
بد دعا زنبیل و این دولت خلیل	می ننگد در دعا اقبال عشق
وحدت عشقت اینجا نیست دو	یا تویی یا عشق یا اقبال عشق

(دیوان شمس ، غزل 1309)

12- اصالت ، خلاقیت و ابتکار: انسان کامل اصیل است . در درک و خلاقیت ، بر خود تکیه دارد نه به دیگران . داوری ها ، رفتار ، گفتار و کردار او ابتکار خالقانه اوست و به تعبد و تقلید استوار نیست . شمس تبعیت و تقلید را نکوهش میکند و آنرا مایه فساد میداند :

هر فسادى که در عالم افتاد ،
از این افتاد که :
- یکی ، یکی را معتقد شد ، به تقلید !
- یا منکر شد به تقلید !....
- کی روا باشد ، مقلد را، مسلمان داشتن ؟ !
(خط سوم ، سخنان شمس 190)
حضرت مولانای بلخ در این مورد میفرماید :

چو مرا نماند مایه منم و حدیث و سایه
چه کند دهان سایه تبعیت دهانی
(دیوان شمس ، غزل 2831)

شمس، تبعیت و تقلید را نکوهش میکند و عصر خود را عصر نازائی اندیشه و عصر انحطاط ابتکار میداند . ماجرای برخورد او با علما ، عرفا و حکمای شهر در خانقای نصرالدین معرف این حساسیت اوست:

«...در خانقاه « نصرالدین وزیر » ...جمع علما ، و شیوخ ، و عرفا ، و حکما ، و امرا ، و اعیان ...حاضر بودند. و هریکی از انواع علوم ، و فنون و حکم ، کلمات میگفتند، و بحث های شگرف میکردند ، مگر .. مولانا شمس الدین ، در کنجی ...مراقب گشته بود. از ناگاه بر خاست ، و ...بانگی بر ایشان زد که:
- تاکی...برزین بی اسپ ، سوار گشته ، در میدان مردان ، می تازید؟...
- و تاکی ، به عصای دیگران ، پیاروید ؟...
این سخنان که میگوئیداز « حدیث » و « تفسیر » و « حکمت » ، و غیره ، سخنان مردم آن زمان است که هر یکی در عهد خود ، به مسند مردی ، نشسته بودند ، و از ... خود معانی میگفتند! و چون مردان این عهد شمائید اسرار و سخنان شما ، کو ؟!
همشان ...از شرمساری ، سر در پیش انداختند! بعد از آن فرمود:
- بعضی کاتب وحی بودند، و بعضی محل وحی ، اکنون جهد کن که هردو باشی : هم محل وحی ...و هم کاتب و وحی ، خود باشی... »

(خط سوم ، سخنان شمس 35 - آ)

حضرت مولانا جلال الدین نیز نوجو نو خواست ، که از او میشنویم:

روز نو و شام نو باغ نو و دام نو
هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نو غناست
(دیوان شمس ، غزل 462)

یا در غزل دیگر میخوانیم :

نوبت کهنه فروشان در گذشت
خود پرستی نامبارک حالیست
نو فروشانیم و این بازار ماست
کاندر او ایمان ما انکار ماست
(دیوان شمس ، غزل 424)

13- استقامت و پایداری : انسان کامل در بدست آوردن اهدافش با استقامت و پایداری مبارزه نموده و

با نا ملایمات و مشکلات شکیبایی دارد . انسان کامل از برابر مشکلات نمی گریزد ، خود را نمی بازد و تا آخرین نفس مقاومت میورزد . از پیروزی مغرور نمی گردد و شکست او را نا امید نمیسازد، یعنی در شادی ها ، به نامرادی های ممکن ، و در نا مرادی ها ، به شادی های احتمالی می اندیشد. صبر را در هیچ حالی از دست نمی دهد و پیوسته در بهتری می کوشد .
نظر شمس تبریزی را از این گفته او استنبات میکنیم که گفته است :

مرد آن باشد که در « ناخوشی » ،
« خوش » باشد،
در « غم » ،
« شاد » باشد !
زیرا که داند ، آن « مراد » در « بی مرادی »...
در پیچیده است !
در آن بی مرادی ، امید مراد است !
و در آن مراد،
غصه رسیدن بی مرادی !
(خط سوم ، سخنان شمس 241)

و حضرت مولانای بلخ ، این عاشق بی صبر ، استقامت و پایداری خود را در عشق چنین بیان میکند :

گفتا که کیست بر در گفتم کمین غلامت	گفتا چه کار داری گفتم مها سلامت
گفتا که چند رانی گفتم که تا بخوانی	گفتا که چند جوشی گفتم که تا قیامت
.....	
گفتا کجاست آفت گفتم بکوی عشقت	گفتا که چونی آنجا گفتم در استقامت

(دیوان شمس ، غزل 436)

14- بینشمندی : بینشمندی یا روشن بینی که شمس بیشتر بر اصطلاح « گشاد باطن » تکیه میکند ، روشن

بینی – در برابر ادراک حسی ، تجربی ، نقل قول و استدلال عقلی – درکی والاست که ماورای عقل و نقل قرار دارد . بگمان اغلب انسان زمانیکه همه خصلت های قبلاً تذکر یافته را تا سرحد کمال برساند به بینشمندی نائل میگردد که میتواند افکار دیگران را بخواند یا وقایع را پیش گوئی کند که این درک دیداری و شهودی در مکتب شمس والا ترین مرحله توانائی درک ذهنی انسان کامل بوده و به معنی درک صریح ، در یافت عمیق و بی واسطه حقایق است .
شمس این حکمت را از خصایل عارفان دانسته چنین گوید :

حکمت بر سه گونه است :
- یکی گفتار ،
- دوم کردار ،

- سوم دیدار :- :
 - حکمت گفتار ، عالمان راست .
 - حکمت کردار ، عابدان راست .
 - حکمت دیدار ، عارفان راست !
- (افلاکی ، ص 655 ، خط سوم ، سخنان شمس 179)

از گفته ها و داستان ها در مورد شمس چنین بر می آید که او این گشاد باطن داشته و خود در مورد خواب بهالدین ولد چنین میگوید :

« بها » خواب دیده بود که :
 - در آب سیاه افتاده بود . مرا می گفت « دستم بگیر ! » ، نگرفتم . هم در آن ، رفت و رفت !
 گفته بود :
 - اگر بی گفتن من ، خواب مرا با من بگوید و تعبیر کند ، این خواب از مقام او باشد . و اگر نگوید ، از آن من باشد !
 بزبانم می آمد . اما نگفتم !
 (خط سوم ، سخنان شمس 109)

همچنان از سخنان مولانا ی بلخ بر بینشمندی شمس مهر صحنه گذاشته میفرماید :

مخدوم شمس الدین که شهنشاه بینشی	کز یک نظر دو صد دل و دلدار بشکنی
(دیوان شمس ، غزل 2999)	

یا در غزل دیگری میخوانیم که :

قدح شکست و شرابم نماند و من مخمور	خراب کار مرا شمس دین کند معمور
خدو عالم بینش چراغ عالم کشف	که روح هاش به جان سجده میکند از دور
	(دیوان شمس ، غزل 1151)

مولانا جلال الدین بینش مرادی را به چشم دل پیوند داده این مقام را خاصیت دل عارف دانسته در غزلی میفرماید :

ایا ای دل بر آور سر که چشم توست روشنتر	بمال آن چشم و خوش بنگر که بینی هرچه آن باشد
	(دیوان شمس ، غزل 577)

مولانای بلخ نیز بینشمندی را در برابر دانشمندی قرار داده و انرا از ادراک منطقی و استدلال عقلی بدور دانسته در رباعی مینیسد :

صد روز دراز گر به هم پیوندی	جان را نشود از این فغان خورسندی
ای آنکه به این حدیث ما میخندی	مجنون نشدی هنوز دانشمندی
	(دیوان شمس ، رباعی 1900)

ما همه میدانیم که انسان کامل با شرایط و خصوصیات چهارده گانه شمس بسیار نادر است . ولی یک الگوی پنداری و یک موجود خیالی نیست کرچه او را با چراغ باید پالید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر گز دیو دد ملولم و انسانم آرزوست

این انسان یک اوقعیت است ، که با همه دشواری ها میتواند تحقق پذیرد و بارها نیز تحقق یافته است . او یک مثال و یک الگو است برای خود سازی و دیگر پروری .
گرچه در عهد و زمان ما یافتن چنین انسان رویا و خیال بیش نیست ولی هریک ما میتوانیم ابعاد شخصیت انسان کامل را آرمان تربیتی برای خود قرار داده و در آغاز خود را با این خصوصیات در ترازوی مقایسه انداخته و وجدان خود را حاکم سازیم و کژی ها ، کاستی ها و نواقص خود را ترمیم نموده ، خود را هرچه بیشتر و بهتر بسازیم .
بعداً با تکثیر و تبلیغ در نمونه عمل این ابعاد را به نسل های آینده خود انقال دهیم تا باشد که در نسل های بعد انسان های هرچه نزدیکتر به انسان کامل را داشته باشیم.
ومن الله توفیق

نصیر احمد « دستگیر »

